

دقیقی پیشاهنگ فردوسی در عرصه‌ی حماسه سرایی

علی اصغر فیروزنیا

□ هر شاعر، آن چه را بر زبان می‌آورد یا حاصل تامل و تفکر شخصی اوست که از ذهن وقادش می‌تراود، یا با مطالعه و تفرج در آثار شاعران پیشین، مضامین دیگران را تعالی می‌بخشید و در شعر خویش به کار می‌بندد.

وجود گشتاسب‌نامه در دل شاهنامه، به‌هر حال این نکته را آشکار می‌کند که دانای طوس، دست کم در آغاز جوانی و شاعری خود، به آن کتاب دل بستگی داشته و از نفوذ گشتاسب‌نامه تأثیر پذیرفته است.

حکیم ابوالقاسم فردوسی در ابیاتی که درباره‌ی دقیقی سخن گفته بالنسبه، یا رعایت انصاف به نقاط ضعف و قوت کار و شخصیت وی اشاره کرده است:

جوانی بیامد گشاده زبان

سخن گفتن خوب و روشن روان

به‌نظم آرم این نامه را گفت من

از او شادمان شد دل انجمن

... بدان خوی بدجان شیرین بباد

نبود از جان دلش یک روز شاد

(۱۴۶/۱۰۱ و ۱۴۷ و ۱۵۰)

و نیز:

نگه کردم این نظم سست آدم

بسی بیت تا تندرست آدم

من این را نبستم که تا شهریار

بداند سخن گفتن نابکار

(۱۰۳۸/۲۲۴/۴ و ۱۰۳۹)

با این همه، تأثر حکیم طوس را از همشهری پیشگامش هرگز نمی‌توان نادیده انگاشت. همان گونه که در غزل، خواجه مدیون خواجه‌سست در عرصه‌ی حماسه‌سرایی هم، فردوسی بزرگ، وام‌دار دقیقی طوسی است.

به‌نظر روان شاد استاد فروزانفر هم **گشتاسب‌نامه** بر دیگر مثنوی‌های حماسی نظیر **گرشاسب‌نامه‌ی اسدی طوسی** که به تقلید

از **شاهنامه‌ی فردوسی** سروده شده‌اند، رجحان دارد:

«هرچند مخالف مذاق اکثر است، بی‌پروا اظهار می‌کنیم که

گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی در حسن عبارت و جودت نظم پس از

شاهنامه‌ی استاد طوسی اولین مثنوی بحر تقارب است و بر همه‌ی این

مثنوی‌ها برتری دارد. (سخن و سخنوران، ص ۲۹)

با مطالعه‌ی **گشتاسب‌نامه** و مذاقه در آن می‌توان ادعا کرد که

همانندی‌های بسیاری از جهت قافیه، مضمون، ترکیبات، واژگان، طرز بیان

و نیز صور خیال بین سخن دقیقی و فردوسی دیده می‌شود.

انتخاب قالب «مثنوی» که مناسب‌ترین قالب برای بیان داستان‌های

طولانی‌ست، نخستین تشابهی است که به‌چشم می‌آید. گزینش وزن

عروضی مناسب با فضای حماسی، یعنی «بحر متقارب مثنی محذوف»

(فعولن فعولن فعل) همسانی دیگر این دو اثر است. به‌نظر استاد

محمدتقی بهار، مسعودی مروزی، پیش از این دو، شعر حماسی خود را در

«بحر هزج» سروده بوده است. (ر.ک. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۵ و نیز

لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل لغت «مسعودی مروزی»)

به‌کارگیری گسترده و ویژه‌ی واژگان اصیل فارسی و کمی واژه‌های بیگانه به‌خصوص تازی، هم‌گونگی دیگر این دو کتاب است.

حکیم طوس با انگیزه‌ی ملی - انسانی در عالی‌ترین حد و نیز با برخوردار از اندیشه‌ی خردورزانه و دادگرایانه (نشأت گرفته از تفکر ایران

باستان و هم‌چنین باورهای مکتب تشیع و معتزلی) و علاوه بر آن دو، با داشتن شخصیتی عظیم این بار را به‌سر منزل مقصود رسانید. به‌قول دکتر

سعید حمیدیان: «اثر عظیم همواره زاده‌ی شخصیت عظیم است. بویژه تراژدی و داستان تراژیک که اوج عظمت‌های ادبی‌ست، حاصل روح بزرگ

و بی‌آرام سوفوکلس‌ها، شکسپیرها و فردوسی‌هاست». (نقل از ماهنامه‌ی آستان، ش ۵۳، ص ۲۰)

در **گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی**، غلبه با رنگ دینی (دین بهی) است و خود وی نیز از نظر شخصیت هرگز به جایگاه فردوسی نمی‌رسد. البته به

این دلیل بر آن نمی‌شود که حق وی گزارده نشود و پیشاهنگی‌اش در میدان بیان داستان‌های حماسی نادیده گرفته شود. باری، «تقدم فضل» در

عرصه‌ی هنر، موجب نشود که «فضل تقدم» در پهنه‌ی ادب به بوته‌ی فراموشی سپرده شود.

در این‌جا، به اختصار مواردی از هم‌گونی‌های این دو اثر حماسی را با هم می‌سنجیم، البته «هم فزون آید اگر چونان که باید بشمری»:

(بیت یا بیت‌های نخستین در هر شماره از دقیقی، و بیت‌های سپسین

از حکیم فردوسی‌ست).

الف- همانندی در صور خیال (تشبیه، استعاره، اغراق و...)

۱- یکی باره‌ی برنشسته چون نیل

به تک هم‌چو باد و به تن هم‌چو پیل

(۵۰۹/۲۰۱/۴)

بگفتا دریغ از چنان ژنده‌پیل

که بودی خروشان چو دریای نیل

(۱۸۴۹/۱۸۳/۱)

۲- چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست

همی کشت شان و همی کرد پست

(۵۸۲/۲۰۴/۴)

بزد دست سهراب چون پیل مست

برآوردش از جای و بنهاد پست

(بهین‌نامه‌ی باستان، ۲۴۵۱/۱۵۸/)

۳- بکردند یک تیر باران نخست

به سان تگرگ بهاران، درست

(۴۸۹/۲۰۰/۴)

ز دیوارها خشت و از بام، سنگ

به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ

کسی را نَبُد بر زمین جایگاه

(۴۶۲/۵۴/۱)

«ژاله» در بیت **شاهنامه** نیز به‌معنای «تگرگ» پسندیده‌تر است.

۴- ز تاریکی گرد اسپ و سیاه

کسی روز روشن ندید و نه ماه

(۳۱۹/۱۳۹/۴)

ز دو رویه تنگ اندر آمد سپاه

یکی ابر گفتی برآمد سپاه

(بهین‌نامه‌ی باستان، ۴۵۴۶/۲۷۲)

۵- بپوشیده شد چشمه‌ی آفتاب

ز پیکان‌هاشان چو دریای آب

تو گفتی هوا ابر دارد همی

و زان ابر الماس بارد همی

(۴۹۱/۲۰۱/۴ و ۴۹۲)

کمان برگرفتند و تیر خدنگ

همی گم شد از روی خورشید، رنگ

به تیری که پیکانش الماس بود

زره پیش او، هم‌چو قرطاس بود

(۳۵۲۵ و ۳۵۲۰/۳۲۸/۴)

و نیز:

اگر بشنود نام افراسیاب

شود کوه آهن چو دریای آب

(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

۶- سپه‌رنگ بهزاد را پیش خواست

تو گفתי که بیستون است راست

(۴۸۵/۲۰۰/۴)

ز بالای رستم همی رفت خون

بشد سست و لرزان که بیستون

(۳۵۳۵/۳۳۹/۴)

۷- در و دشت‌ها شد همه لاله‌گون

به دشت و بیابان همی رفت خون

(۵۶۲/۲۰۳/۴)

ز خون دلیران به دشت اندرون

چو دریا زمین موج‌زن شد ز خون

(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

تری و برتری بیان حکیم طوس، هم‌چون دیگر نمونه‌ها کاملاً نمایان

است.

۸- یکی داد گسترد کز داد اوی

ابا گرگ، میش آب خوردی به جوی

(۲۹/۱۸۱/۴)

همان از دل پاک و پاکیزه کیش

به آب‌شخور آری همی گرگ و میش

(۱۱۶۸/۱۵۵/۱)

کنایه‌ی آب‌خوردن میش با گرگ، نشانه‌ی وجود صلح و آشتی کامل

است.

۹- فروغ سر نیزه و تیر و تیغ

بتابد چنان چون ستاره ز میغ

(۴۰۳/۱۹۷/۴)

ستاره سنان بود و خورشید، تیغ

ز آهن زمین بود و از گرد،

میغ

(نقل از حماسه‌سرایی در ایران، ص ۲۶۸)

۱۰- همیدون بیستند پیمان برین

که گر تیغ دشمن بدرد زمین.....

(۷۵۳/۲۱۲/۴)

خروش آمد از باره‌ی هر دو مرد

تو گفستی بدرد دشت

نبرد

(۳۴۲۱/۳۳۴/۴)

برجستگی و درخشندگی اغراق و مبالغه‌ی دانای طوس بویژه با

کاربرد واج‌آرایی (تکرار حرف «د» و «ر» همراه با تشدید، متناسب با

فعل مورد نظر و به کار رفته در مصرع دوم) که به «صدا معنایی»

انجامیده است، «اظهر من الشمس» است.

۱۱- همی برزند این بر آن، آن بر این

ز خون یلان سرخ گردد زمین

زمین کرده بُد سرخ رستم به جنگ

یکی گرزه گاو پیکر به چنگ

(به نقل از حماسه‌سرایی در ایران)

۱۲- زمین‌تان سراسر بسوزم همه

کفن‌تان به ناوک بدوزم همه

(۱۷۴/۱۸۷/۴)

ز پیکان همی آتش افروختند

به بربر، زره را همی دوختند

(۳۵۲۱/۳۲۸/۴)

ب- شباهت قافیه و طرز بیان

۱- بشو تن دگر گرد و شمشیر زن

شه نام‌بردار لشکرشکن

(۳۳/۱۸۱/۴)

چو بر زین و چون قارن رزم زن

چو خرد و کشواد لشکرشکن

(۵۴۸/۲۱۵/۱)

و نیز باز از دانای طوس:

غمی شد دل مرد شمشیرزن

برانگیخت آن پاره‌ی پیلتن

(۳۴۸۳/۳۳۷/۴)

۲- نوشتش به نام خدای جهان

شناسنده‌ی آشکار و نهان

(۱۳۴/۱۸۵/۴)

تویی کرده‌ی کردگار جهان

شناسی همی آشکار و نهان

(۳۱/۴/۱)

۳- از آن جادوی زشت بیرون کشید

سرش را ز نیمه تن اندر برید

(۷۴۰/۲۱۱/۴)

یکی خنجر آبگون برکشید

همی خواست از تن سرش را برید

(بهین نامه‌ی باستان، ۲۴۵۳/۱۵۸)

۴- نگر تا نبینید بگریختن

نگر تا نترسید از آویختن

(۳۴۲۴/۳۳۴/۴)

اگر جنگ خواهی و خون ریختن

بدین‌گونه سختی و آویختن

(۳۴۲۴/۳۳۴/۴)

۵- سپه را همه با پشتو تن دهم

و را خسروی تاج بر سر نهم

(۶۶۵/۲۰۸/۴)

اگر نه من آن تاج بر سر نهم

همه کشور ایرانیان را دهم

(۱۹۲۴/۲۸۲/۴)

۶- پس آن شاهزاده برانگیخت بور

همی کُشت مرد و همی کرد شور

(۶۸۵/۲۹/۴)

بسان پلنگی که پشت گور

نشیند برانگیزد از گور، شور

(۳۴۱۴/۳۳۴/۴)



۷- چو او را چنان خوار گشته بدید

همه جامه‌ی خسروی بردرید
(۷۹۰/۲۱۳/۴)

چو بگشاد خفتان آن مهره دید

همه جامه بر خویشتن بردرید
(بهین نامه‌ی باستان، ۲۵۰۷/۱۶۲)

۸- تو گفتی هوا ابر دارد همی

و زان ابر الماس بارد همی
(۴۹۲/۲۰۱/۴)

به پالیز بلبل بنالد همی

گل از ناله‌ی او ببالد همی
(۲۳۹۶/۲۸۱/۴)

۹- چنین گفت داند، جاماسب را

چه گویم کنون شاه لهراسب را
(۶۲۳/۲۰۶/۴)

بخواند آن زمان شاه جاماسب را

همان فال گوین لهراسب را
(۲۴۳۶/۲۸۲/۴)

۱۰- به هر گونه‌ی در هم آویختند

ز روی زمین گرد انگیختند
(۵۵۹/۲۰۳/۴)

چو شیران به کشتی برآویختند

ز تن‌ها خوی و خون فرو ریختند
(۱۰۸۹/۸۲/۲)

۱۱- چو ارجاسب دید آن چنان خیره شد

جهان پیش چشمش همی تیره شد
(۵۸۳/۲۰۴/۴)

چو بشنید رستم سرش خیره گشت

جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
(بهین نامه‌ی باستان، ۱۶۱، ۲۴۹۷)

۱۲- چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست

همی کشت‌شان و همی کرد پست
(۵۸۲/۲۰۴/۴)

بزد دست سهراب چون پیل مست

بر آوردش از جای و نهاد پست
(بهین نامه‌ی باستان، ۲۴۵۱/۱۵۸)

۱۳- چو از دور دیدش بدان سهم و خشم

پُر از خاک‌روی و پُر از آب چشم
(۲۰۱/۲۰۵/۴)

همی ریخت خون و همی کند موی

سرش پُر ز خاک و پُر از آب روی
(بهین نامه‌ی باستان، ۲۵۰۹/۱۶۲)

۱۴- چه باید مرا گفت شاهی و گاه

که روزم همی گشت خواهد سیاه
(۴۲۹/۱۹۸/۴)

چه باید مرا جنگ زابلستان

و یا جنگ ایران و کابلستان
(۳۴۳۲/۳۲۵/۴)

۱۵- از اندوه خوردن نباشدت سود

کجا بودنی بود این کار بود
(۴۴۵/۱۹۸/۴)

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود

چنین رفت و این بودنی کار بود
(۱۱۸۵/۸۶/۲)

۱۶- بدین سان همی رفت بازنده خشم

پُر از خون شده دل، پُر از آب چشم
(۲۹۷/۱۹۲/۴)

یکی داستان است پُر آب چشم دل نازک از رستم آید به خشم
(۲/۳۷/۲)

۱۷- همی برزند این بر آن، آن بر این

ز خون یلان سرخ گردد زمین
(۴۰۰/۱۹۷/۴)

همی زور کرد این بر آن، آن بر این

نجنبید یک شیر بر پشت زین
(۳۴۵۳/۳۲۵/۴)

با جابه‌جایی ضمائر اشاره، آرایه‌ی عکس یا قلب همراه با ایجاز
به‌زیبایی بیت افزوده است.

۱۸- به یک دست شمشیر و دیگر درفش

بگیرد بدان جا درفش بنفش
(۳۶۷/۱۹۵/۴)

چنین است کردار چرخ بلند

به‌دستی کلاه به‌دیگر کمند
(۱۳۲۴/۹۲/۲)

۱۹- دریغا سرا مهترا سرورا

چراغ جهان، افسر کشورا
(۷۹۳/۲۱۳/۴)

... که زارا دلیرا شهها نوذرا گوا تاج دارا مها مهترا
(شاهنامه، دکتر حمیدیان، جلد ۱، پادشاهی نوذر، ص ۳۷، بیت ۴۵۸)

تنسیق صفات و کاربرد مصوت بلند «آ» (یادآور «آه») به‌فضای
غم‌آلود و دریغا‌گویی کمک کرده است. این ظرایف هنری، در سخن حکیم
طوس بیش تر نمود یافته است.

ج- قافیه‌های مشترک

۱- پراکنده فرمائش اندر جهان سوی نامداران و سوی مهان
(۸۳/۱۸۳/۴)

یکی شادمانی بد اندر جهان میان کهان و میان مهان
(۵۴۹/۱۲۱/۲)

۲- چو چندی برآمد بر این روزگار

بشدد نزدش آن پیر آموزگار
(۸۸/۱۸۴/۴)

شود ایمن از گردش روزگار بود اختر نیکش آموزگار
(۲۴۵۹/۲۸۳/۴)

۳- ز دستش بیفتاد زربنه گرز

تو گفتی برفتش همه فر و برز
(۴۲۶/۱۹۸/۴)



- همی ریختند اندر آورد گرز
چو سنگ اندر آید ز بالای برز
(۳۴۴۷/۳۲۵/۴)
- ۴- چو شاهنشه پیر گشته به بلخ
جهان بر دل ریش او گشته تلخ
(۵۴/۱۸۲/۴)
- ز جیحون گذر کرد بر سوی بلخ
چشنده ز گیتی بسی شور و تلخ
(۲۱۸۲/۹۵/۴)
- ۵- ببايد دادن بسی خواسته
چه نیکو بود داده ناخواسته
(۱۲۲/۱۸۵/۴)
- بیاورد چندان زر و خواسته
ابی آن که زو شاه بُد خواسته
(۱۱۱۲/۱۰۵/۱)
- ۶- چو ارجاسب بشنید گفتار دیو
فرود آمد از گاه ترکان خدیو
(۱۰۲/۱۸۴/۴)
- خروشید کای پای مردان دیو
بریده دل از ترس کیهان خدیو
(۲۳۴/۴۵/۱)
- ۷- چو سالار ترکان چنین نامه خواند
فرو آمد از تخت و خیره بماند
(۲۷۹/۱۹۲/۴)
- سپهبد ز گفتار او خیره بماند
بدو هر زمان نام یزدان بخواند
(۹۰/۲۲۴/۱)
- ۸- چو لشکر بیاراست بر شد به کوه
غمی گشته و ز رنج گشته ستوه
(۴۶۸/۱۹۹/۴)
- چو رهام گشت از کشانی ستوه
بپیچید زو روی شد سوی کوه
(۱۳۸۴/۶۱/۳)
- ۹- در گنج بگشاد و از خواسته
سپه را همه کرد آراسته
(۸۱۷/۲۱۴/۴)
- برفتند با رامش و خواسته
همه دل به فرمانش آراسته
(بهین نامه‌ی باستان، ۲۴۱/۲۳)
- مر او را بدان جا بیستند سخت
ز تختش فگنند و برگشت بخت
(۹۹۱/۲۲۲/۴)
- دگر باره اسپان بیستند سخت
به سر بر همی گشت بدخواه بخت
(بهین نامه‌ی باستان، ۲۴۷۹/۱۵۹)
- در پایان شاید ذکر این نکته بی‌فایده نباشد که بیت زیر از گشتاسب‌نامه:
ار ایون که دانی که من کردم این
مرا بایند خواند جهان آفرین
(۴۸/۱۸۲/۴)
- که سخن خداوند جهان است که زرتشت برای گشتاسب، جهت پذیرفتن دین بهی نقل می‌کند، در برخی نسخ **شاهنامه** در داستان
- جمشید و از زبان وی آمده است، به طوری که حتا در کتاب ارجمند چشمه‌ی روشن از مرحوم دکتر غلام‌حسین یوسفی و به تبع آن در کتاب **زبان و ادبیات فارسی** (دوره‌ی پیش‌دانشگاهی، درس مشترک کلیه‌ی رشته‌ها، ص ۲۱) مصرع دوم آن از زبان جمشید بدین صورت آمده است:
- «پیش از آن که ضحاک به پادشاهی ایران دست یابد، جمشید فرمانروای کشور بود. وی برخی از فنون و کارها و پیشه‌ها را به جهانیان آموخت، اما چون سال‌ها گذشت به تدریج خودبینی و ناسپاسی بر یزدان، بر او چیره شد، چندان که سرانجام گفت: «مرا خواند باید جهان آفرین!» او به همین سبب کیفری سخت دید، نظیر فرعون و نمرود.
- منی چون بیبوست با کردگار
شکست اندر آورد و برگشت کار
باید توجه داشت که این بیت گشتاسب‌نامه در نسخه‌های معتبر **شاهنامه**، مانند نسخه‌ی دکتر سعید حمیدیان، در قسمت داستان جمشید نیست.
- این بیت در برخی نسخ هم از زبان جمشید با تغییری (افزودن حرف «د») به اولین فعل در مصرع اول. برای مطابقت با مخاطب عام) به این گونه آمده است:
- گر ایون که دانید که من کردم این
مرا خواند بایند جهان آفرین
در حالی که حرف اضافه شده، وزن بیت را مختل کرده و بی‌تردید الحاقی است.
- نکته‌ی گفتنی، این است که می‌توان چنین استنباط کرد که جمشید مانند نمرود که ادعای خدایی کرد و نیز همانند فرعون که «انا ربکم الا علی» گفت، ادعای خدایی نکرده است، بلکه در اثر استغنا کارش به طغیان کشید و نسبت به خدا استکبار کرد و ناسپاسی ورزید، و مصداقی برای آیه‌ی «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی» گردید.

منابع

- ۱- **شاهنامه‌ی فردوسی**، به اهتمام ژول مول، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- یادآوری: در ارجاع به این کتاب عدد نخست معرف جلد. عدد دوم صفحه و عدد سوم شماره‌ی بیت است. **گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی** در جلد چهارم این چاپ می‌باشد.
- ۲- **بهین‌نامه‌ی باستان** (خلاصه‌ی **شاهنامه‌ی فردوسی**، گزینش و توضیح دکتر محمدجعفر یاقی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چ دوم، ۱۳۷۰.
- تذکر: در ارجاع به این کتاب عدد سمت راست ممیز، نشانگر صفحه و عدد سمت چپ آن نشان‌دهنده‌ی شماره‌ی بیت است.
- ۳- **حماسه‌سرایبی در ایران**، ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۴- **سخن و سخنوران**، بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات خوارزمی، چ چهارم، ۱۳۶۹.
- ۵- **سبک‌شناسی**، محمدتقی بهار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- ۶- **لغت‌نامه‌ی دهخدا**، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج اول از دوره‌ی جدید، بهار ۱۳۷۳.
- ۷- **ماهنامه‌ی ادبستان**، اردیبهشت ۱۳۷۳.
- ۸- **شاهنامه‌ی فردوسی**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران. نشر قطره، چ پنجم، ۱۳۷۹.